

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۹

doi:10.22034/nf.2022.167956

قصه نامکر عشق: جستاری در حکایت «وکیل صدر جهان» و قطعه تازی بهشت

حافظ حاتمی^۱ (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

چکیده

مطالعه و بررسی آثار و متون ادبی جهان، از منظر ادبیات تطبیقی یا به عبارتی ادبیات جامع ملل و همچنین از دید روابط بینامنتیت، وجوه غامض و لایه‌های پنهان آثار را آشکار می‌کند و، علاوه بر آن، موجب کشف پیوندها و تأثیر و تأثرات می‌شود چرا که هیچ متن، جریان یا اندیشه‌ای اتفاقی و بدون پشتوانه پیشین یا همان پیش‌متن نیست. قصه «وکیل صدر جهان» از قصه‌های مشهور مثنوی معنوی است که چه بسا یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در خلق قطعه معروف تازی بهشت یا یوز خدای، اثر فرانسیس تامپسن انگلیسی، است. هدف این پژوهش نشان دادن این موضوع مهم، یعنی میزان آشنایی غربیان با آثار عرفان ایرانی-اسلامی و چهره‌های برجسته‌ای مانند مولانا و آثار اوست و همچنین نگاه به مقوله حب و عشق الهی بر پایه آموزه‌های دو مذهب بزرگ و عرفان اسلامی و مسیحی و چگونگی پردازش این موضوع. نتایج به دست آمده بیانگر نقاط مشابه و مشترکی است که می‌تواند الهام و تأثیرپذیری و، در عین حال، بازآفرینی خلاقانه موضوع را به خوبی نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: متن پژوهی، تصوف و عرفان، مثنوی معنوی، «وکیل صدر جهان»، تازی بهشت، یوز خدای

1. hatami.hafez@pnu.ac.ir

مقدمه

خاستگاه و مبنای تصوف و عرفان اسلامی، از حیث نظری، آموزه‌های دین اسلام از جمله آیات قرآن کریم، احادیث (اخبار) و روایات است، چنان‌که از منظر عملی نیز مبادی و مبانی این مکتب غنی ریشه در سیره و سنت نبوی و ائمه اطهار (س) و اصحاب پیامبر اکرم (ص) دارد. از آنجا که نخستین و برجسته‌ترین عنصر معرفت در متون عرفانی حُبٌ یا عشق است و یکی از مفاهیم شناخته این مکتب نیز همین دلدادگی و شیفتگی به معشوق ازلی است که در نهایت به فنای عاشق و اتحاد عاشق و معشوق منجر می‌شود، می‌توان بیانیه تصوّف و عرفان اسلامی را با همه پیشینه و فراز و فرودهایش، نمونه‌هایی چون آیه پنجاه و چهارم سوره مائدہ و آیه هشتاد و پنجم سوره واقعه و نمونه‌های مشابه دانست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرَتَدَ مِنْكُمْ عَنِ الدِّينِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْهُمْ» این مضمون و تعبیر در آیات دیگر قرآن کریم نیز به وفور مشاهده می‌شود: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶) و «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الحدید/۴).

والاترین نوع عشق در کتاب مقدس - که اساس عرفان یوحنا ای را پایه‌گذاری می‌کند و در آرا و اندیشه‌های بسیاری از نحله‌های مسیحیت وجود دارد - «آگاپه» نام دارد که برابر با عشق و محبت کامل و بی‌حدود حصر الهی است. بر اساس آن، همه افراد می‌توانند از عشق و محبت الهی برخوردار شوند، چنان‌که در نجیل آمده است: «چه او خورشیدش را بر سر نیکان و بدان برمی‌آورد و باران را بر دادگران و ستمکاران فرومی‌بارد» (عهد جدید:۵:۴۵). در عرفان یوحنا ای، گاهی از این نوع عشق به آتش تعییر می‌شود و این درست مطابق روایت تجلی الهی در طور سینا بر حضرت موسی (ع) است. این تعییر در عرفان اسلامی نیز به وفور دیده می‌شود:

در ازل پرتو حسنست ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(حافظ ۳۱۲)

عشق، جان طور آمد، عاشقا! طور مست و خَرّ موسى صاعقاً
(مولوی، ۱۳۷۹: ۲۶)

با تأملی کوتاه در راه گذر تصوف و عرفان ساده و ابتدایی سده‌های نخستین از حجار، شامات و عراق عرب به ایران متوجه اهمیت و جایگاه برجسته سرزین بین النهرین و تلاقی پیروان ادیان الهی و غیرالله‌ی و درآمیختگی اندیشه‌ها، باورها، اعتقادات و دیگر مناسک آنان می‌شویم. بدون تردید، این گذر و گذار بدون تأثیر و تأثر نبوده است و اندیشه‌های فلاسفه نوافلسطونی (فلوطین: پدر عرفان غرب) و شاگردان آمونیاس ساکاس، پیروان هرمس و نسطوریان همچون باورهای مانویان، به دینان زرتشتی، زروانیان، صابئین و حتی بوداییان و... هریک به سهم خود ذی نقش بوده است به گونه‌ای که می‌توان گفت هم حکمت اشراق و هم تصوف و عرفان ایرانی - اسلامی از این معبّر مهم بهره برده است.

جز این نوع عشق، دست کم سه گونه دیگر عشق و مهروزی در آموزه‌های مسیحیت وجود دارد. «فیلیا» یا همان «دوست‌داشتن» در زبان یونانی، اگر چه اغلب به دوست داشتن آزادی تعبیر می‌شود، عشق به همنوع و محبتی است که مردم نسبت به یکدیگر دارند. «استُرگه^۱» عشق و محبت به اهل خانواده و نزدیکان است و «اروس^۲» نیز گاهی جسمی و شهوانی و برابر با عشق مجازی، عشق رنگی، زمینی و گاهی روحانی است و در متون عهاد عتیق به آن اشاره می‌شود و با توجه به مسئله «المجاز قنطرة الحقيقة» یا گفته مولانا در بیت زیر موضوعیت پیدا می‌کند:

عاشقی گر زین سر و گر زآن سر است عاقبت ما را بدان سر، رهبر است
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۱۱/۱)

تشیه عشق و محبت الهی به تازی و یوزی که شاعر مدت‌ها از آن می‌گریخته ناظر بر همین خصیصه عشق است.

هدف، ضرورت، پرسش‌ها

هدف اصلی این تحقیق بررسی تطبیقی و متن‌پژوهی دو اثر ادبیات عرفانی است در دو حوزه جغرافیایی متفاوت که با هم فاصله زمانی و مکانی بسیار دور دارند و به دو زبان متفاوت فارسی و انگلیسی خلق شده‌اند؛ یکی وابسته به عرفان شرقی یا عرفان ایرانی -

1. storage
2. eros

اسلامی است و دیگری به عرفان مغرب زمین تعلق و ریشه در آموزه‌های مسیحیت دارد. این نوع خوانش و بررسی متون، افرون بر اینکه به شناخت ویژگی‌های زبانی، ساختاری، محتوایی، ریخت‌شناسی و... کمک می‌کند، به آشنایی بیشتر با زمینه‌های تأثیرگذار مذهبی، عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی و مردم‌شناسی مرتبط با متون یاری می‌رساند و همچنین در کشف مفاهیم نهفته در لایه‌های پنهان آثار و سرانجام موضوع تأثیر و تأثر و ارجاع به یک موضوع، اسطوره یا کهن‌الگوی مشترک سهم بسزایی دارد.

پرسش‌های اصلی این تحقیق عبارت‌اند از: بازتاب و تجلی زبانی و مضامونی قصه «وکیل صدر جهان» از دفتر سوم مثنوی معنوی (یا به عبارتی عرفان شرقی) در قطعهٔ تازی بهشت یا یوز خدا/ به قلم فرانسیس تامپسن (عرفان غربی)، ناظر به کدام فرضیهٔ ادبیات تطبیقی است (تأثیرپذیری^۱ یا درون‌ذاتیت^۲)؟ و با توجه به اینکه هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و جریان یا اندیشه‌ای اتفاقی و بدون گذشتهٔ خلق نمی‌شود، عرفان ایرانی - اسلامی و به‌ویژه مولانا چقدر از اندیشه‌های برخی از نحله‌های آیین مسیح تأثیر پذیرفته است و، در نقطهٔ مقابل، غربیان چقدر با آثار این مکتب غنی و چهره‌های برجسته آن، همچون مولانا، آشنایی داشته‌اند و از منابع آنان متأثر شده‌اند؟ شیوه‌های پردازش حب و عشق الهی در این دو نوع اندیشه و نگرش چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟

مولانا و فرانسیس تامپسن

مولانا، جلال الدین محمد (۱۶۰۴-۱۷۶۲ عق)، بی‌تردید از برجسته‌ترین شاعران مکتب تصوف و عرفان اسلامی است که آثارش از بزرگ‌ترین سرمایه‌های معنوی بشری‌اند. مثنوی شریف در شش جلد، دیوان غزلیات شمسی یا دیوان کبیر، رباعیات، فیه مافیه، مکاتیب و مجالس سبعه آثار مهم این عارف، شاعر و اندیشمند بزرگ است.

فرانسیس جوزف تامپسن^۳، شاعر انگلیسی (۱۸۵۹-۱۹۰۷)، فرزند پزشکی کاتولیک بود که مدتی، به خواست پدر، تحصیل طب کرد اما توفیقی نیافت و از آن حرفة دست کشید. بقیه عمرش در لندن به تنگ‌دستی و بیماری و اعتیاد گذشت. در

1. influence

2. immanence

3. Francis Joseph Thompson

سال‌هایی که با فلاکت و تهی دستی دست و گریبان بود، اشعاری سرود که رنگ و تصویرسازی آنها حاکی از تأثیرگذاری برخی از شاعران رمانیک انگلیسی، مانند کیتس^۱ و شلی^۲، بر اوست. سرودهای وی، از لحاظ روح و لحن، یادآور اشعار مکتب مابعدالطبعه‌اند. او اغلب اشعار عارفانه‌وارش را با رؤیا و جذبه بهشت درآمیخته است. مشهورترین شعر او تازی بهشت^۳ نام دارد. از این شاعر، مجموعه‌هایی مانند اشعار^۴، ترانه‌های همانند^۵ و اشعار نو^۶ بر جای مانده است (تراویک ۱۰۶۴). آموزه‌های معنوی مذهب کاتولیک بر جسته‌ترین مضمون سرودهای تامپسن را تشکیل می‌دهد. در شعر دهه ۱۸۹۰ انگلیس که بیشتر به لذات جسمانی، مرگ و نابودی و اندیشه‌های دمغه‌نمایی پرداخت، شعر تامپسن سرشار از مفاهیم دینی و معنویت بود. گروهی نبوغ شعری او را ستوده‌اند و جایگاه او را در ادبیات انگلیس پس از شکسپیر قرار داده‌اند (تامپسن ۳). بنجامین فرانکلین^۷ مجموعه سرودهای او را با عنوان گزیده اشعار فرانسیسی تامپسن^۸ در ۱۹۱۷ منتشر کرده است.

قصه «وکیل صدر جهان» و قطعه تازی بهشت
 حکایت مولانا با عنوان «قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت از بیم جان، باز عشقش کشید روکشان، که کار جان سهل باشد عاشقان را» به «عاشق بخارایی» معروف است و در دفتر سوم مثنوی از بیت شماره ۳۶۸۵ آغاز می‌شود:

متهم شد، گشت از صدرش نهان	در بخارا بندۀ صدر جهان
گه خراسان، گه کُھستان، گاه دشت	مدت ده سال سرگردان بگشت
(مولوی، ۱۳۷۹: ۳/ب ۳۶۸۵ و ۳۶۸۶)	

و مطابق دیگر قصه‌های مثنوی و به حکم «الكلام يَجُرُّ الكلام»:

1. John Keats
2. Percy Bysshe Shelly
3. *The Hound of Heaven*
4. *Poems*
5. *Similar Songs*
6. *New Poems*
7. Benjamin Franklin
8. *Selected Poems by Francis Thompson*

این نخواندی کالکلام ای مُستههام فی شُجونِ جَرَّهُ الْكَلَام
(همان ۶/ ب ۱۵۹۸)

به صورت «دادستان در داستان»^۱ تا پایان دفتر ادامه می‌یابد.
غلام و بندهای از بندگان صدر جهان بخارا، که در داستان، از او با عنایتینی مانند
عالم بخارا، صدر اجل و... هم یاد می‌شود، در مظان اتهامی قرار می‌گیرد و ده سال از
اینجا به آنجا سرگردان و متواری می‌شود. پس از این مدت دربه‌دری و سرگردانی،
طاوشن طاق می‌شود و آتش شوق و دلدادگی برگشت و خدمت به صدر جهان در
سراسر وجودش زبانه می‌کشد:

از پسِ ده سال او از اشتیاق گشت بی‌طاقت ز ایام فراق
گفت: تابِ فُرْقَتِم زین پس نماند
صبر کی داند خلاعت را نشاند؟
(همان ب ۳۶۸۷ و ۳۶۸۸)

وکیل، که دوری از صدر جهان بندبند هستی اش را پاره‌پاره کرده‌بود،
سرازپانمی‌شناشد و تصمیم می‌گیرد به بخارا و نزد مخدومش بازگردد. مولانا در درون
این قصه داستان‌ها و تمثیل‌های زیبا و گوناگونی را بیان می‌کند. یکی از این داستان‌ها
«پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم» است. پس از آن، داستان روح القدس و
مریم را رها می‌کند و ایهام‌گونه اشتیاق خود و وکیل صدر جهان به بخارا را نشان می‌دهد:

شمع مریم را بِهِل افروخته
که بخارا می‌رود آن سوخته
سخت بی‌صبر و در آتش‌دان تیز
(همان ب ۳۷۶۸ و ۳۷۶۹)

دوستان و نزدیکان شیفتگی و دلدادگی وکیل را سرزنش می‌کنند و او را به
مصلحت‌اندیشی و عقب‌نشینی از تصمیم فرامی‌خوانند. آنان می‌کوشند چهره‌ای
خشمنگین و بی‌رحم از صدر جهان ترسیم کنند و مانع برگشت وکیل شوند:

درنگر پس را به عقل و پیش را
همچو پروانه مسوزان خویش را
لایق زنجیر و زندان‌خانه‌ای!
چون بخارا می‌روی؟ دیوانه‌ای!

او ز تو آهن همی خاید ز خشم
(همان ب ۳۸۱۴-۳۸۱۲)

اما عزم و اراده وکیل جزم شده بود و سخن سرد و ملالت آور ناصحان، که بهره‌ای از عشق نداشت، در او اثر نمی‌کرد. در این بخش از داستان، مولانا بهترین توصیف‌ها را از عشق و مرگ عاشقان بیان کرده است. وکیل با شادمانی و شوق فرازینده به بخارا می‌رسد. دوستان دوباره او را از ملاقات با مخدوم بر حذر می‌دارند. وکیل هیچ توجهی نمی‌کند و در حالی که از شدت شوق دیدار صدر جهان بیهوش شده بود و چیزی درک نمی‌کرد، خود را در آغوش ارباب دید که از تقصیرش گذشته بود و با مهر و محبت از او استقبال می‌کرد. تحذیر دوستان و سرزنش‌کنندگان و پاسخ‌های وکیل از بهترین نمونه‌های همانندی این قصه با سروده فرانسیس تامپسن است:

تکیه کم کن بر دم و افسون خویش [...]	الله الله در خون خویش
رسته بودی، باز چون آویختی؟!	غَدَرْ كَرْدَيْ وزْ جَرْزا بَكْرِيختَى
ابله‌ی آوردت اینجا یا اجل؟ [...]	از بلا بَكْرِيختَى با صَدْ حَيَّل
گر چه می‌دانم که هم آبم گُشد	گَفَتْ: مِنْ مُسْتَسْقِى اَمْ، آبَمْ كَشَدْ
گر دو صد بارش کند مات و خراب	هِيَجْ مُسْتَسْقِى بِنْكَرِيزْدَ زَآبْ
عشق آب از من نخواهد گشت کم...	گَرْ بِيَا مَاسَدْ مَرَا دَسْتْ وَ شَكْم
از مراد خشم او بگریختم	مِنْ پَشِيمَانَمْ كَهْ مَكْرَ انْگِيختَمْ

(همان ب ۳۸۹۳-۳۸۷۵)

قطعه‌تازی بهشت هرچند در قالب قصیده^۱ است و نسبتاً طولانی، به غزل‌وارهای می‌ماند که بهشیوه‌ای بسیار نفر و احساسی - عاطفی و در عین حال با قدرت تأثیرگذاری فراوان بیان می‌شود. زبان شاعر در این قطعه، همچون دیگر آثار تامپسن، نرم و لطیف و سایشی است. آگاهی‌ها و دانسته‌های مذهبی و عرفانی شاعر و تجلی و بازتاب آنها در شعر از اختصاصات سبکی اوست و او در این زمینه توان و مهارت فراوان دارد.

فرانسیس تامپسن در این شعر خود را بندهای گریزان از معبد و فراری از ریسمان محبت، احسان و عشق حضرت حق نشان می‌دهد. او، که بنا بر اعتقاد مسیحیان، نمایندهٔ

نوع گناهکار بشر است و بار سنگین گناه نخستین ابنای بشر را با خود حمل می‌کند، می‌کوشد سر را از چنبره ریسمان محبت الهی بیرون کشد اما لطف و عنایت، مهر و شفقت و حُبَّ خداوند، که در تمام ذرات کائنات و وجود عالم خلق جاری و ساری است، همچون صیادی ماهر و چابک، پیوسته و با شتاب تمام در پی این انسان گناهکار گریزان است.

برابر بسیاری دریچه‌های دل، با پرده‌های سرخ، که از احسان و مهربانی درهم بافتہ مشبک بود، چون گنهکاران مطروح تصرع نمودم، زیرا که هرچند می‌دانستم این محبت او است که در پی منست، باز از این سخت در هراس بودم که اگر او را داشته باشم، باید جز او نداشته باشم (مینوی ۴۰۵)

انسانی که همه عمر، شب و روز، از دست و دامان نوازشگر مادری مهربان به هر گوشه می‌گریزد و دنبال چاره‌ای است بی خبر است که این عشق و حبِ الهی - که دوسویه است - همچون کیمیایی است که باید وجود ضعیف او را کامل کند و جانی دویاره به کالبد او بیخشد. همواره به درون وی ندا می‌رسد که: «با تو هر چیز غدر خواهد کرد، تا که با من تو غدر خواهی کرد» «هیچ چیزت پناه می‌ندهد، تا تو حق را پناه می‌ندهی»، «هیچ چیزت نمی‌کند خرسنده، تا تو حق را نمی‌کنی خرسنده». این تازی عشق الهی و این صیاد چیره و دانا او را از دوستی و میل به وجود ناچیز و بی‌ارزش باز می‌دارد و می‌خواهد که تمام عشقش را از آن خالق هستی بخش کند تا بدین شکل، پس از فنا فی الله، به بقای بالله و اتحاد عاشق و معشوق نایل آید و وجودش کامل شود. سرانجام این شخص گریزان به این نتیجه می‌رسد که: هر آنچه به ظاهر و در اندیشه کودکانه از او گرفته شده است از روی مهر و محبت بوده و نه به قصد آزار و زیان، و این بزرگ‌ترین ذخیره وجودی چنین شخصی است (همان ۴۰۴-۴۱۳).

ریخت‌شناسی قصه «وکیل صدر جهان» و قطعه تازی بهشت طرح و پیرنگ قصه «وکیل صدر جهان» با بسیاری از قصه‌ها و داستان‌های ادبیات عامه و حتی ادبیات کلاسیک شباهت و قرابت دارد. قهرمان داستان اشتباہی می‌کند و مخدوم بر او غصب می‌کند اما ماجرا با پایانی خوش فیصله می‌یابد. قهرمان در پی اشتباہش کاری بس خط‌نماک را به عهده می‌گیرد و از معصومیت اولیه به نقطه بحران و کسب

تجربه می‌رسد و خیلی زود هم به معصومیت ثانویه بازمی‌گردد و سیر داستان بر بستر چینن اتفاقی پیش می‌رود که با خوانش روایت شناسانه ولا دیمیر پراپ و دیگر روایت‌پژوهان ساختارگرا مطابقت دارد. داستان عقده یا گره خاصی ندارد. به عبارت دیگر، در گروه داستان‌های کلیشه‌ای و سنتی با پایانی خوش قرار می‌گیرد که ماجرا برای حدس مخاطب است. مولانا با طرح داستان‌های تودرتون، ضمن داستان اصلی، فراز و فرودهایی ایجاد و ظاهر می‌کند تا از کرتختی و ملال قصه بکاهد. نخستین جدال این داستان از نوع «کشمکش روانی و بین دو پاره از نفس انشقاق یافته شخصیتی واحد» (پاینده ۹۳) است: شکل گرفتن خارخار برگشت به درگاه مخدوم در وکیل صدر جهان. البته جدال‌های دیگری نیز، مانند آنچه قهرمان داستان با دوستان و نزدیکانش برای برگشتن یا برنگشتن به درگاه صدر جهان تجربه می‌کند، یکی پس از دیگری ظاهر می‌شوند. از آنجا که مولانا قصه را پیمانه‌ای می‌داند که دانه معنی را در آن ریخته باشد و از نظر او اصل و حقیقت معناست، از شیوه «تلخیص» در زمان روایی قصه استفاده کرده و حوادث را خیلی زود و در ایاتی محدود بیان کرده است. البته شاعر در روایتش، برای تقویت معنا و مفهوم، با شیوه نقل داستان در داستان و تعلیق و فرایند قطع موقت و قایع داستان اصلی و با ذکر چند تمثیل، از شیوه «وقفه» نیز بهره برده است.

شخصیت‌پردازی این داستان به شیوه غیرمستقیم و با معرفی شخصیت‌ها در خلال داستان و با گفت‌وگوها و گفتش و اعمال داستانی است (عبادیها ۱۱). علاوه بر آن، مولانا مطلبی از شخصیت سیاه قهرمان، جز یکبار با صفت متهم گشتن، نگفته است؛ شخصیت خاکستری و شک وی و اشتیاق به برگشتن به بخارا نیز چندان در متن بازتاب ندارد و بیشتر ابیات دال بر شخصیت سفید قهرمان‌اند.

شعر تازی بهشت نه حادثه دارد و نه راوی، پس نمی‌تواند مانند حکایت مولانا روایت‌گونه باشد یا وجه روایی داشته باشد. مولانا قصه را از زبان سوم شخص مفرد یا دانای کل بیان می‌کند، در حالی که قطعه تازی بهشت از زبان اول شخص مفرد بیان می‌شود تا، علاوه بر درگیری فزاینده ذهن مخاطب، جنبه‌های احساسی و عاطفی آن محسوس‌تر و در نتیجه تأثیرگذاری آن نیز مضاعف شود.

قصه «وکیل صدر جهان»، همچون سایر قصه‌های مثنوی معنوی و آثار عرفانی دیگر، به شیوه‌ای تمثیلی و نمادین ارائه شده است. مولانا وکیل را سالک دانسته است و صدر

جهان را معشوق و محظوظ او. شاعر به برخی از نمادهای این حکایت به صراحت اشاره می‌کند:

جز به خواری در بخارای دلش راه ندهد جزر و مده مشکلش
(همان ب ۳۷۹۲)

مولانا بخارا را (مانند سمرقند در داستان پادشاه و کنیزک از دفتر اول) به شیوه‌ای نمادین و در مفهوم رمزی دل قرار داده است که عرش و حرم و جایگاه حضرت معبد است: همان «أنا عند المكورة قلوبهم لأجلی» که در منابع گوناگون پیوسته ذکر شده است. مولانا در این حکایت همچنین عشق و دلدادگی خود را به شمس تبریزی، به صورتی تمثیلی، نشان داده است (زرین کوب ۴۳۸). چنان‌که در قطعهٔ تامپسن هم رمزهای متعددی وجود دارد که برای نمونه می‌توان به «تاج شاخ سرو» اشاره کرد؛ تاج گل از نمادهای کریسمس است و می‌تواند در برابر تاج خار (مصیبت، مرگ و نیستی) قرار بگیرد و نماد عشق پایان‌نایذیر به خدا و نجات عیسی مسیح باشد. انتخاب رنگ در «جامهٔ ارغوانی تیره» نیز ریشه در نمودهای رمزی آیین مسیحیت دارد. این رنگ، در نمادشناسی، رنگی مقدس و نشانهٔ ایمان و فضیلت است. خدای پدر نیز جامهٔ ارغوانی می‌پوشد که ناظر بر پادشاهی و قدرت است. لباس مریم مجده‌لیه نیز به همین رنگ است که نشان‌دهندهٔ ندامت و رنج بسیار و عشق به فرزند است. سروشاخ در متون ادب فارسی نیز بارها تکرار شده است.

ولیکن همین یک دم را بس است که آن دمندهٔ صور را بر فراز دیدگاه از لیست بیننم، جامهٔ ارغوانی تیره در بر، و تاجی از شاخ سرو بر سر (مینوی ۴۱۲)

یکی از تعابیر زیبا از عشق، نزد عرفا و صوفیان، از منظر واژه‌شناسی یا فقه‌اللغه نسبت دادن عشق به عشقه است؛ البته از نظر معنوی نیز میان عشق و عشقه تناسب وجود دارد.

عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بُن درخت. اول پنجه در زمین سخت کند. پس سر برآرد و خود را بر درخت پیچد و همچنان می‌رود تا جمله درخت را بگیرد و چنانش در شکنجه کشد که نم در میان رگ درخت نماند و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد، به تاراج می‌برد تا آنگاه که درخت خشک شود (سهروردی، ۱۳۷۴: ۶؛ به نقل از: مینوی ۴۱۸)

تامپسن در سطرهای ۱۳۰-۱۳۲ نسخه انگلیسی قطعه تازی بهشت (۱۴۷-۱۴۹ ترجمه مینوی) به این موضوع اشاره دارد:

بیبنم! آیا عشق تو به راستی عشقه‌ای است، ولو همیشه بهار و ناپژمنده، که جز گلهای خویش گلی را بر دستبندی نشسته نتواند دید؟ (مینوی ۴۱)

چنان که گذشت، سرودهای تامپسن را ابتدا باید با نگاهی به ماوراء الطیعه و همچنین الهام و تأثیرپذیری این شاعر از نوعی عرفان مسیحی مطالعه و بررسی کرد و پس از آن، به تأثیرپذیری، اقتباس، الهام و دیگر جنبه‌های مطالعات تطبیقی و بینامنی از عرفان‌های دیگر و از جمله عرفان ایرانی - اسلامی و چهره‌های برجسته‌ای مانند مولانا پرداخت.

مضمون حکایت «وکیل صدر جهان» در متون دیگر ادب فارسی، قبل یا بعد از مولانا، سابقه دارد. فروزانفر این قصه مثنوی معنوی را مُلَهَّم و مَأْخُوذ از حکایتی در ضمن شرح حال ابن مسعود از آل برهان در جلد نخست لیاب‌الاباب عوفی دانسته و آن حکایت را مبسوط شرح کرده است (فروزانفر ۳۰۸؛ زرین‌کوب ۴۳۱). حکایت عوفی با این عبارت آغاز می‌شود: «الصدر الاجل نظام الملة والدين محمد ابن عمر مسعود - رحممه الله - ذر آن درج و ذر آن برج و ثمر آن شجر و پسر آن پدر بود...». خلاصه این است که: سخن‌چینی نامادری محمد ابن عمر برهانی، نزد پدرش، برهان اسلام، موجب کدورت خاطر و انزجار پدر از پسر شد. پسر مغضوب و رانده رحل اقامت از بخارا به مرو افکند و مدتی آنجا ماند. پس از آن، با وساطتِ قمرالدین ملک آموی و دیگران، پدر به «سر رضا آمد» و کار به ترک خصومت و در نهایت برگشت پسر به آغوش پدر در بخارا کشید (عوفی ۱۷۵-۱۷۸).

بیت زیر را دولتشاه سمرقندی در تذكرة الشعرا و دهخدا در لغت‌نامه (ذیل واژه «خواجه») به سلطان اویس جلایر (ز. ۷۷۶ق.) نسبت داده‌اند.

غلام خواجه‌ای بودم گریزان گشته از خواجه
(الغازی السمرقندی ۳۵۷)

مضراع دوم به صورت «پس افکنند کفن بر دوش و پیشش با کفن رفتم» نیز ضبط شده است. این بیت از غزلی است با مطلع:

ز دارالمُلَكْ جان روزی به شهرستان تن رفتم
غريبی بودم اينجا چند روزی با وطن رفتم
(همان ۳۵۷)

قطعه معروف یوز خدا یا تازی بهشت در چاپ انگلیسی ۱۸۲ سطر دارد و در ترجمه مجتبی مینوی، در ۲۰۰ سطر جای گرفته است. این سروده نه عنوان مانند نمونه‌های زیر دارد که از متن سطراها گزینش شده است: عنوان نخست «نبردهای پنهان ابدیت»^۱; عنوان دوم «قلب انسان یا زندگی [سرانجام] تسلیم می‌شود»^۲; عنوان سوم «در نشیب راه‌های پیچ در پیچ ضمیر خویشن»^۳; عنوان چهارم «هرگز با داشتن او چیزی کم ندارم»^۴ و... در اینجا، برای آشنایی با این سروده و ذهن و زبان شاعر، پانزده سطر نخست آن با ترجمه تقریباً آزاد و ادبی و زیبای مجتبی مینوی آمده است و در ادامه نیز به سطراهایی از آن پرداخته خواهد شد:

از وی به سرashیبِ شبان و روزان می‌گریختم؛
از وی اندر طاق‌های سالیان می‌گریختم؛
در نشیب راه‌های پیچ در پیچ ضمیر خویشن؛
از وی همی‌گریختم؛ اندر درون دمه اشک و
در جویبار خنده از وی نهان می‌گشتم.
به‌سوی روزنه‌های امید برمی‌شناختم؛
و یا خویشن را، سر اندر نشیب،
اندر بُن ظلمات هول‌انگیز دره‌های هراس می‌انداختم.
(تا مگر برهم) از آن پای‌های نیرومند که در پی بودند، در پی من بودند.
لیکن آن پای‌های پوینده،
با تگابوی خالی از تعجل،
گام‌های شمرده محکم،
سرعت مستمر بی تشویش،
پافشاری با طمأنینه،
در پی من زمین همی‌کوبید
مستمرتر ز پای او با نگی
در گوشِ دلِ مرا می‌کوفت:

1. The hid battlements of Eternity
2. Whether man's heart or life it be which yields
3. I fled Him, down the labyrinthine ways
4. Lest, having Him, I must have naught beside

«با تو هر چیز غدر خواهد کرد
تا که با من تو غدر خواهی کرد»
(مینوی ۴۰۴-۴۰۵)

برخی بر عنوان «یوز خدا» یا حتی عنوان اصلی آن، یعنی تازی بهشت، ایراد و اشکال وارد کرده‌اند، در حالی که نمونه‌هایی از این کاربرد نه تنها در غرب بلکه در متون ادب عرفانی فارسی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به کاربرد عبارت «سگ صیاد» برای اژدهای حضرت موسی (ع) در مشنوی معنوی اشاره کرد (همان ۳۸۹-۳۹۰).

مولانا صور خیال برگرفته از عالم حیوانات را بسیار دوست دارد و در این وادی، شیر استعاره کامل عشق منصور [حلّاج] است که در بیشه جان می‌غرد و گله غم را می‌رماند. عشق ممکن است شیر سیاه، پلنگ یا، در تصویری وارونه، مرغزاری باشد که شیران در آن ساکن‌اند. عشق همچنین به صورت اژدها ظاهر می‌شود. عشق بیشتر اوقات نهنج است. طبیعی است که مولانا عشق را همچون بازی بیند که دل را درمی‌رباید. غریب‌تر از همه، این اندیشه او است که عشق کرمی است که در درون درخت آدمی زندگی می‌کند و او را از درون نابود می‌سازد تا خود از او بروید (شیمیل ۸۰).

جان میلتون^۱، شاعر برجسته و نایینای انگلیسی قرن هفدهم و صاحب اثر بهشت گمشده^۲، در قطعه معروف «بر نایینای او»^۳ تعبیرات زیبایی دارد که شاید بر اندیشه و سخن تامپسن در تازی بهشت تأثیرگذار بوده باشد. با توجه به اشاره‌های فراوان و بازتاب آموزه‌های دینی، بهشت گمشده را می‌توان یک دورهٔ کامل ادبیات مذهبی کاتولیک بهشمار آورد، شبیه به کاری که دانته^۴ در کمدی *الهی*^۵ انجام داده است.

آن هنگام که می‌نگرم چگونه شمع زندگانی ام، پیش از سپری شدن نیمی از عمر در این دنیا تاریک و پهناور، خاموش می‌شود و استعداد و سرمایه‌ای که پنهان کردنش همچون مرگ است در وجود من بی‌حاصل است؛ هرچند روح و روان من آمادگی بیشتر دارد که آن [بضاعت] را در خدمت آفریدگارم به کار گیرم [...] درست به محاسبه می‌پردازم و [فکر می‌کنم] که مبادا او از من برگشته باشد و عتاب و سرزنشم کند. بهزادگی و عاشقانه می‌پرسم: آیا خداوند بعد از آنکه نور [چشممان] ما را گرفت و نایینایمان کرد، هنوز از ما انتظار خدمت و عبادت روزانه دارد؟ اما صبر و شکیبایی ام مرا از این وسوسه بازمی‌دارد و زود پاسخ می‌دهد: که خداوند نه به

1. John Milton

2. *Paradise Lost*

3. "On His Blindness"

4. Dante Alighieri

5. *Divine Comedy*

طاعت انسان نیاز دارد و نه به آن نعمت و بخشن خود. کسانی که بار سبک طاعت و یوغ خدا را بهتر به جا می‌آورند بهتر به او خدمت می‌کنند. جلال و شکوه او شاهانه است. بندهان زیادی، بدون اینکه دمی بیاسایند، با شتاب فرمان او را به جا می‌آورند و بر بلندای زمین و اقیانوس دوانند. آنها نیز خدمتگزارند و روزگار را تنها به قیام و انتظار پشت سر می‌گذارند (براون^۱).^۲

یکی از برجستگی‌های سبک فرانسیس تامپسن اندیشه و دیدگاه خیامی حاکم بر آثار وی و از جمله این سروده است: باور نقدِ وقت یا دریافت حال، دم را غنیمت شمردن و موضوعاتی از این دست در سطرهای ۱۷۵ و ۱۷۶ پس از توصیف مرگ و نفخه صور در قطعهٔ تازی بهشت دیده می‌شود:

نام او می‌دانم و معنی صور او فهمیدن، همی تو انم [...] آیا کوزه وجودت چنین شکسته است؟
آیا خَزَفَ پاره‌ها چنین پریشان گشته است؟ (مینوی ۴۱۲)

داننده چو ترکیب طبایع آراست	از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود؟	ور نیک نیامد این صور عیب که راست؟
اجزای پیاله‌ای که در هم پیوست	بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست	بر مهر که پیوست و به نام که شکست
(خیام، به نقل از: اسلامی ندوشن ۱۲۸)	(خیام، به نقل از: اسلامی ندوشن ۱۲۸)

فرانسیس تامپسن، هم بنا بر آنچه در موضوع انواع عشق در آموزه‌های مسیحیت و سنت ادبیات اروپایی گذشت و هم مطابق آنچه مولانا و دیگر عرفا و صوفیان درباره عشق مجازی و عشق زمینی و عشق رنگی در برابر عشق الهی گفته‌اند، به این نوع عشق و پستی مقام و منزلت آن در برابر عشق آسمانی و الهی اشاره کرده‌است:

چگونه توقع تو ای داشت کسی بر تو مهر افگند، چون دانی که جز من کس نیست که هیچی را به چیزی گیرد؟ ندانی که عشق بشری را شایستگی بشری باید؟ [...] دریغا که نمی‌دانی تو تا چه حد هر مهر و عشقی را ناسزاواری! آیا کرا تو ای یافت که چون تو فرومایه‌ای را دوست دارد، جز من، جز من و بس؟ (مینوی ۴۱۲-۴۱۳)

دو موضوع مهم در اینجا در خور توجه است: نخست، نگاه این شاعر به مقوله عشق، به ویژه در مقوله عشق خالق به مخلوق، بر اساس تعالیم آیین مسیح و خلاف سنت فلوطین و پیروان اوست:

فلوطین مانند بسیاری از فیلسوفان (ارسطو، اسپینوزا و...) عشق خدا به آدمیان را به‌رسمیت نمی‌شناشد بلکه معتقد است: تنها عشق آدمیان به خدا پایه زندگی راستین است. به عبارت دیگر، فلوطین جریان عشق میان خالق و مخلوق را یک‌طرفه و آن هم از جانب مخلوق به خدا می‌داند. خدای فلوطین هیچ عشقی به بندگان ندارد و از روی عشق مخلوقات را نمی‌آفریند بلکه از فرط پُری فیضان می‌کند (خدمی کولایی و بزرگی قلعه‌سری ۱۵۹).

نکته اساسی دیگر موضوع «غیرت عشق» یا «غیرت عرفانی» است که معشوق، بر اساس آن، می‌خواهد تمام عشق و دلدادگی عاشق تسليم حضرت او باشد. این مطلب نیز هم در قطعه تامپسن و هم در جای جای آثار مولانا به‌چشم می‌خورد (مولوی، ۱۳۷۹: ۱/ ب ۱۷۶۳-۱۷۷۲).

یکی دیگر از آموزه‌های دین مبین اسلام، که در آیاتی از قرآن کریم به صراحت آمده و نزد عرفا و صوفیان نیز به رسمیت شناخته شده است، دعوت و فراخواندن خداوند بندگانش را به دعا و راز و نیاز و توسل همیشگی به درگاه اوست که، در چنین صورتی، او پاسخ می‌دهد: «وَقَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَحِبْ لَكُمْ» (غافر/۶۱) یا: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذَا دَعَنِي فَلَيَسْتَجِبُوا لِي وَلَيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره/۱۸۷). این مضمون در سطرهای پایانی قطعه تامپسن نیز به‌چشم می‌خورد:

برخیز، دست مرا بگیر و بیا، پای‌ها در کنار من آرمیده‌اند [...] گول بی‌بصر ناتوان که تویی، منم آنکس که تو همی‌جویی! دوستی را ز خویش می‌رانی، تا تو حق را ز پیش می‌رانی (مینوی ۴۱۳)

پایان سخن این که:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
کز هر کسی که می‌شنوم نامکر است
(حافظ ۹۶)

نتیجه‌گیری

با مطالعه و بررسی قصه «وکیل صدر جهان» از دفتر سوم مثنوی معنوی و تازی بهشت یا یوز خدا از مجموعه سروده‌های فرانسیس تامپسن، همانندی‌ها یا شباهت‌های گوناگونی در مقوله‌های مختلف مانند گزینش موضوع و عنوان، مضمون‌پردازی، نگاه به مقوله عشق و حُبّ‌الله، نماد و انگاره‌های نمادین، تجلی و بازتاب آموزه‌های دین

اسلام و مذهب کاتولیک مسیحیت و دیگر اختصاصات سبکی به چشم می‌خورد که می‌تواند ناظر بر یکی از دو فرضیه مهم تأثیر و تأثیرپذیری یا درون ذاتیت آثار و متون ادبی از منظر ادبیات تطبیقی باشد. اگرچه آشنایی اروپایی‌ها با میراث ادبی شرق پیشینه‌ای دور و دراز دارد و جایگاه و تأثیر ایران، هم به عنوان خاستگاه بسیاری از قصه‌ها و حکایات و هم به عنوان مَعْبر افسانه‌های شرقی به غرب، را نباید نادیده گرفت، آنچه در این دو متن محسوس‌تر است همین موضوع تشابهات و استقلال متون یا همان درون ذاتیت است.

همان‌گونه که اشاره شد، منبع و مأخذ قصه «وکیل صدر جهان» همان روایت عوفی در کتاب لباب‌اللباب است اما مولانا از بیان تقليد‌گونه یا اقتباس ساده گذر کرده و داستان را بازآفریده است. با توجه به روابط بینامنیت آثار و متون ادبی، این فرضیه نیز می‌تواند مطرح باشد که شاعر انگلیسی نیز منبع و مأخذی چون این داستان مشوی را در اختیار داشته و، با وفاداری در محور عمودی پیکره ادبی اثر، نمونه‌ای از این روایت را بازآفریده است. در این مورد، بهتر است از اصطلاح «بازآفرینی» به جای «تقليد»، «ترجمه» یا «اقتباس» استفاده کرد چرا که «بازآفرینی» زیشی دیگر است که با زبان و ساختار نثر معاصر همچومنی می‌یابد و محتوایی متناسب با فهم و اندیشه و باورهای زمانه دارد. «در روش بازآفرینی، خالق اثر مجاز است از موضوع کهن یا معاصر الهام بگیرد و هرگونه تغییری در موضوع پیشین ایجاد نماید، اما با همه دگرگونی‌هایی که در اثر پیشین ایجاد می‌کند یک رگه و نشانه‌هایی از اثر گذشته در اثر جدید او قابل مشاهده و درک است» (پایور ۱۷۱).

منابع

- اسلامی ندوشن، محمد علی. جام جهان‌بین. چ.۵. تهران: جامی، ۱۳۷۰.
پاینده، حسین. نظریه‌ها و تقدیم ادبی: درسنامه‌ای میان‌رشته‌ای. ج. ۱. چ. ۲. تهران: سمت، ۱۳۹۸.
پایور، جعفر. شیخ در بوته: روش‌های بازنویسی و بازآفرینی و ترجمه و پرداخت در آثار ادبی. تهران: اشراقیه، ۱۳۸۰.
تراویک، باکتر. تاریخ ادبیات جهان. ترجمه عرب‌علی رضایی. چ. ۴. تهران: فرزان، ۱۳۹۰.

- حافظ شیرازی، خواجہ شمس الدین محمد. دیوان. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری.
 ج ۱. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.
- خادمی کولایی، مهدی و سیده هاجر بزرگی قلعه‌سری. «بررسی تطبیقی مفهوم عشق نزد فلسطین و مولانا». پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. ۱/۳ (۱۳۹۳): ۱۴۳-۱۶۴.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. بحر در کوزه: نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات منسوبی. ج ۴. تهران: علمی، ۱۳۷۲.
- سههوردی، شیخ شهاب الدین یحیی ابن حبیش. فی حقیقت العشق یا مؤسس العشاق. تهران: مولی، ۱۳۷۴.
- شیمیل، آنماری. «مولانا و استعاره عشق». ترجمه حسن لاهوتی. کیهان اندیشه. ش ۳۰ (خرداد و تیر ۱۳۶۹): ۶۳-۹۴.
- عابدیها، حمید. «بررسی تطبیقی عناصر داستان وکیل صدر جهان و مأخذ روایی آن در منسوبی معنوی، دفتر سوم: داستان وکیل و صدر جهان». [مجموعه مقالات] کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات، ۱۳۹۵.
- عوفی، سدیدالدین محمد. لباب‌اللباب. النصف الأول. به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون. لیدن: مطبعة بریل، ۱۳۲۴.
- عهد جدید. ترجمه پیروز سیار. تهران: نی، ۱۳۸۷.
- الغازی السمرقندی، امیردولتشاه ابن علاء‌الدوله بختی‌شاه. تذكرة الشعرا. به اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
- فروزانفر، بدیع الرمان. احادیث و قصص منسوبی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- قرآن کریم.
- مولوی بلخی، جلال الدین محمد. غزلیات شمس تبریز. مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۱. تهران: سخن، ۱۳۸۸.
- . منسوبی معنوی. بر اساس نسخه رینولد نیکلسون. ج ۴. تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.
- مینوی، مجتبی. پانزده گفتار. ج ۴. تهران: توس، ۱۳۸۳.

Brown, Amanda Christy. "Text to Text: John Milton's 'When I Consider How My Light Is Spent' and 'Today's Exhausted Superkids'". *The New York Times*. 14.12.2016. pp.1-13.

Thompson, J. Francis. *The Hound of Heaven*. New York: Dodd, Mead & Company, 1926.